

پژوهشی در زمینه جمعیت‌شناسی تاریخی ایران (۲) بررسی تحلیلی قحطی‌های اصفهان (از عهد افشاریه تاکنون)

دکتر احمد کتابی*

اشاره

در بخش اول این مقاله، ابتدا علل و عوامل بروز قحطی در ایران به تفصیل و با ذکر شواهد تاریخی بررسی شد و مخصوصاً بر این نکته تأکید گردید که در بسیاری از موارد، نقش و تأثیر عوامل غیروابسته به طبیعت (نظیر احتکار، نارسائی شبکه ارتباطیه و وسایل حمل و نقل)، در مقام مقایسه با عوامل طبیعی (از قبیل خشکسالی) به مراتب مهمتر و تعیین‌کننده‌تر بوده است. سپس، قحطی‌های مهمی که از قرن اول تا اواسط قرن دوازدهم هجری قمری در اصفهان روی داده است. (بویژه قحطی عظیم حادث در آخرین سال سلطنت شاه سلطان حسین)^(۴۲) مفصلاً مورد مطالعه قرار گرفت. در مقاله حاضر، به بررسی تفصیلی قحطی‌های بزرگی می‌پردازیم که از اواسط قرن دوازدهم تا اواخر قرن چهاردهم هجری در شهر مزبور رخ داده است.

۳. قحطی‌های اصفهان در عهد افشاریه و زندیه:

۳-۱. قحطی اصفهان در دوران حکومت محمد حسن خان قاجار

مؤلف رستم‌التواریخ از قحط و غلای شدیدی که به هنگام ورود محمد حسن خان قاجار به اصفهان، بر این شهر حاکم بوده است، سخن می‌گوید و از محن و مصائب عظیمی که قاطبه مردم اصفهان - حتی اغنیاء و نجبا - با آنها دست به گریبان بوده‌اند، چنین یاد می‌کند:

«... جمیع ماکولات (= خوردنیها) در آن خطه فردوس مانند، چون وفای نازنینان نایاب ... و گندم و جو چون قرص صورت دلبران گندم‌گون کم و گرانها [بود]. صدای الجوع (= گرسنگی) ناز و نعمت پروردگان پرنیان‌پوش بذروه فلک هفتم بگوش کیوان و آوازِ فزع و استغاثه نمودن برنا و پیر و کبیر و صغیر از بی‌قوتی بسمع کروبیان می‌رسید.

نجبای با احترام از گرسنگی به‌خاک راه، به‌خواری و زاری افتاده و می‌مردند و مشایخ عالی‌مقام در کوجه‌ها و بازارها و خانه‌ها و گودال‌ها و مغاکها از شدت جوع ساق به ساق می‌مالیدند و جان به‌جان آفرین می‌سپردند و تن‌های نازک ایشان طعمه جانوران و درندگان و جانندان ایشان، به‌محرومی و ناکامی و خواری و زاری، عبرت زندگان می‌شد...»

نامبرده، سپس علل و عوامل اصلی بروز قحطی یاد شده را در منازعات پیوسته امرا، انتقال پی‌درپی قدرت و دست به دست گشتن شهر و بالاخره متروک ماندن کشت و زرع جستجو می‌کند:

«... چون مدت دو سال بود که از دخول و خروج شش امیر گردنکش و از کش‌مکش چند سرهنگ بدروش، دارالسلطنه اصفهان خراب و بی‌رونق و بی‌آب و تاب شده بود و در اکثر مزارعش زراعت نشده بود، عیوق شان (= محمد حسن خان قاجار)، از مشاهده این احوال و ملاحظه این اوضاع، ملول و محزون و دل‌تنگ شد، و در کار خود و خلائق متحیر و حیران ماند [و] بر احوال اهل اصفهان بسیار گریست و فرمود مجلس مشاورت و کنکاش آراستند...»

سرانجام، به دستور محمد حسن خان «... از خراسان و ری و قزوین و مازندران... غله و حبوب و ماکولات بسیار بار نمودند و باصفاهان آوردند و فروختند و آبی بر آتش قحط ریختند». (۴۳)

۲-۳. قحطی‌های عصر کریم‌خان زند:

در ایامی که اصفهان تحت حاکمیت مشترک شاه‌عباس سوم و علمیردان خان بختیاری

قرار داشت و کریم‌خان زند، پس از تحمّل شکست از محمد حسن خان قاجار (در ۱۱۶۵ هـ. ق)، در تهران به سر می‌برد، اصفهان، بار دیگر با مصیبت خشکسالی و قحطی مواجه شد. در آن سال، در تمام طول زمستان و بهار، تقریباً بارانی نبارید و با فرارسیدن تابستان، آب زاینده رود خشک شد و تمام مزرعه‌ها و باغهایی که از آب این رودخانه مشروب می‌گردیدند، در معرض خشک‌شدن قرار گرفتند.

در این سال (۱۱۶۵ هـ. ق)، نه تنها محصول شتوی به ثمر نرسید، بلکه بر اثر کم‌آبی، محصول صیفی و میوه هم - جز در سطحی محدود - به دست نیامد؛ در صورتی که اصفهان از لحاظ فراوانی صیفی‌جات و انواع میوه در ایران ممتاز بود. بر اثر عوامل یاد شده، بهای گندم، جو، اقسام حبوبات و سایر مواد خوراکی به سرعت افزایش یافت و مردم که هنوز خاطرات وحشتناک قحطی‌های پیشین را از یاد نبرده بودند، دچار هراس شده، شروع به ذخیره کردن ارزاق کردند که این امر خود، به کمیابی و گرانی بیشتر مواد غذایی انجامید. نانوائی‌ها، یکی پس از دیگری تعطیل شدند و دکان‌هایی که غذاهای پخته عرضه می‌کردند، به همان سرنوشت مبتلا گردیدند.

کمیابی ارزاق، رفته رفته، شدت بیشتری یافت و مرگ ناشی از گرسنگی رو به افزایش گذاشت. مردم اصفهان هر روز صبح وقتی که از خانه‌های خود خارج می‌شدند، با اجساد کسانی مواجه می‌گردیدند که شب قبل در نتیجه گرسنگی جان سپرده بودند. شدت قحطی به حدی رسیده بود که در تمام سطح شهر، مردم همه گربه‌ها را گرفته و خورده بودند.

روزها، دسته‌هایی از گرسنگان در معابر به راه می‌افتادند و درحالی که نوحه می‌خواندند، از رنج گرسنگی ناله و فریاد سر می‌دادند ولی شاه عباس سوم به جای اینکه برای رفع این مصایب چاره‌ای بیندیشد بروز قحطی را صرفاً معلول ارتکاب معصیت توسط مردم می‌دانست. سرانجام، در پاییز همان سال، کریم‌خان زند پس از فراهم آوردن قوای کافی و تأمین ارزاق لازم، به سوی اصفهان حرکت کرد. علیمردان‌خان، حاکم واقعی اصفهان، که از یک سو با اعتراضات شدید مردم به مناسبت قحطی مواجه

بود و از سوی دیگر، یارای مقاومت در برابر کریم‌خان را نداشت، شهر را رها کرد و به ایل بختیاری پناه برد.

هنگام ورود کریم‌خان به اصفهان، مردم شهر از فرط گرسنگی به صورت اسکلت‌هایی در آمده بودند که تنها پوستی بر آن کشیده شده بود.

کریم‌خان با هوشمندی به این نکته توجه یافت که علاوه بر تأمین فوری آذوقه برای مردم گرسنه، باید به فکر فراهم کردن بذر برای کشاورزان نیز باشد زیرا اگر بذری افشانده نمی‌شد، سال بعد هم، قحطی ادامه می‌یافت. از این رو، مقداری از غله‌ای را که برای مصرف قشون خود از تهران به اصفهان آورده بود، به بذر اختصاص داد و شخصاً مراقبت کرد که زارعان، بذرهایی را که تحویل گرفته‌اند حتماً کشت کنند نه اینکه آنها را به مصرف آذوقه خود برسانند. اطلاق عنوان «وکیل‌الرعیایا» به کریم‌خان احتمالاً به همین مناسبت و از همین زمان معمول گردید.

کریم‌خان، در هنگام اقامت در تهران، توانسته بود مقداری برنج از ولایات شمالی به تهران وارد کند. پس از ورود به اصفهان، وی صدها ارابه را مأمور کرد تا برنج موجود در تهران را به اصفهان حمل کنند. همچنین دستور داد تا آنجا که ممکن است از «خمس» گندم خریداری نمایند تا از راه تهران به اصفهان حمل شود. کریم‌خان می‌دانست که با فرارسیدن فصل زمستان و ریزش برف، جاده‌های عراق (= بخش‌های مرکزی ایران) احتمالاً مسدود خواهد شد. از این رو، اصرار داشت که ارابه‌های حامل آذوقه شبانه‌روز راهپیمایی کنند تا قبل از نزول برف آذوقه کافی در اصفهان ذخیره گردد. مورخان شرقی نوشته‌اند که به دستور کریم‌خان، چهل هزار قاطر، پیوسته از مازندران و گیلان برنج به تهران حمل می‌کرده‌اند تا از آنجا به اصفهان منتقل شود. ممکن است این رقم خالی از اغراق نباشد ولی محقق است که کریم‌خان برای مقابله با قحطی وحشتناک اصفهان، مقدار زیادی برنج و باقلا از گیلان و مازندران به تهران رسانید و آنگاه به اصفهان حمل کرد و به این ترتیب، توانست بازماندهٔ سکنهٔ اصفهان را از مرگ حتمی نجات دهد. (۴۲)

در آخرین سالهای سلطنت کریم‌خان زند، قحطی دیگری در اصفهان روی داد که عامل اصلی آن سن‌خوارگی بود. به نوشتهٔ مؤلف رستم‌انواربخ: «در اواخر دولت با برکنش، هفت سال پی‌درپی در فارس ملخ‌خوارگی و در اصفهان و عراق سن‌خوارگی شد و در شهر شیراز، نان گندم یک من به وزن تبریز [= ۲ کیلو] به دویست و پنجاه دینار و در اصفهان نان گندم یک من به وزن شاه [= ۶ کیلو] به پانصد دینار قیمت رسید. همهٔ عساکر (= سپاهیان) و برایا (= مخلوقات) هراسان و جملهٔ خلایق ترسان شدند...».

کریم‌خان، با حسن تدبیر، فرمان داد در انبارهای دولتی غله را بکشایند و گندم و جو را با قیمتی بسیار مناسب در اختیار عامه قرار دهند و با این اقدام، توانست کمیابی ارزاق را تا حدودی مهار کند:

«وکیل‌الدوله والجاهِ کاردان فرمانفرمای رشید کامران فرمان داد که در اصفهان انبارهای غله دیوانی را بکشایند و چهار گوشه میدان شاه غله را خرمن نموده و دور هر خرمن صد ترازو بگذارند و گندم را یک من به وزن شاه به دویست دینار و جو را یک من به وزن شاه به صد دینار بفروشند، امتثال امرش نمودند...» (۴۵)

۴. قحطی‌های اصفهان در دوران قاجار

مطابق نوشتهٔ شادروان میر سید علی جناب، در نیمهٔ نخست قرن سیزدهم هجری قمری، حداقل سه قحطی در اصفهان روی داده است به شرح زیر: (۴۶)

۴-۱. قحطی ۱۲۰۲ ه. ق:

در تاریخ ارامنهٔ جلغا در توصیف این قحطی آمده است: بقدری نان کمیاب شده بود و به جای آن، مردم از علف و تخم علف استفاده کرده بودند که اطفال اسم نان را فراموش کرده، از مادران خود، عوض نان، تخم علف طلب می‌کردند و قیمت گندم به یک من سه قران و دویست دینار رسیده بود.

۲-۴. قحطی ۱۲۳۲ هـ ق:

این قحطی معروف به «قحطی صدری» است و شرح آن در تاریخ ارانستان جلفا و نیز در رساله احمد مجلی به تفصیل ذکر شده است. در مأخذ اخیر مسطور است که ضمن قحطی مذکور، مردم از فرط گرسنگی، پوست درخت و پوست خیک می‌خوردند و بهای یک من آرد به دو هزار و پانصد دینار بالغ شده بود.

۳-۴. قحطی ۵۰-۱۲۴۷ هـ ق:

مؤلف تاریخ ارانستان جلفا، طول مدت این قحطی را سه سال ذکر کرده و نوشته است که مردم بر اثر شدت گرسنگی، ناگزیر به علف‌خواری شدند و قیمت آرد به یک من چهار هزار دینار رسید. شایان ذکر است که مؤلف تاریخ روضه الصفا، در شرح وقایع سال ۱۲۴۸ هـ ق، از هجوم ملخ به مزارع اصفهان در سال مزبور یاد می‌کند. شدت این ملخ‌خواری به حدی بود که به دستور فتحعلیشاه، مبلغ چهارصد هزار تومان! از مالیات تعیین شده برای اصفهان، بخشیده شد. (۲۷)

۴-۴. کمبود ارزاق و گرانی سال ۱۲۷۵ هـ ق:

این گرانی در دوران حکومت خانلر میرزا احتشام‌الدوله بر اصفهان پدید آمده است و چون مردم بروز کمیابی و گرانی مزبور را معلول سوء سیاست خانلر میرزا می‌دانستند، به «گرانی خانلر میرزایی» معروف شده است. نامبرده در سال ۱۲۷۸ در اصفهان درگذشت. (۲۸)

۵-۴. قحطی عظیم سال ۱۲۸۸ هـ ق:

شاه کج کلا	رفته کربلا	گشته بی‌بلا
نان شده گران	یک من یک قران!	یک من یک قران!
ما شدیم اسیر	از دست وزیر!	از دست وزیر! (۱)

قحطی عمومی سال ۱۲۸۸ هـ ق، به تحقیق، هواناکترین و مرکباترین رویداد در ایران

۱- از تصنیف‌های عامیانه‌ای که در قحطی ۱۲۸۸ ورد زبانها شده بود. (مأخذ: قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸،

در طول دو قرن اخیر - و حتی در دوران بعد از مغول - است. در تأیید این مدعا کافی است خاطر نشان کنیم که مطابق برآورد گیلبر Gilbar، مجموع تلفات جانی ناشی از این قحطی، به ۱/۵ میلیون نفر بالغ می‌گردید که این رقم معادل ۲۰ تا ۲۵ درصد کل جمعیت ۶ تا ۷ میلیونی کشور در آن زمان بود. همچنین بنا بر برآورد اولیور سنت جان، ضمن قحطی مزبور، شهرهای اصفهان، یزد و مشهد، دست کم یک سوم نفوس خود را بر اثر مرگ و میر و یا مهاجرت از دست دادند. (۴۹)

قهر طبیعت: علت اولیه قحطی

در ایجاد قحطی سال ۱۲۸۸، ناسازگاری طبیعت - خشکسالی - نقش اصلی و عمده را ایفاء کرد و سایر عوامل، بیشتر جنبه ثانوی و یا تشدیدکننده داشتند.

به موجب نوشته شادروان عبدالله مستوفی «... از یکی دو سال پیش، کم‌بارانی شروع و گرانی و کمیابی خواروبار خودنمایی می‌کرد ولی در زمستان ۱۲۸۷ باران هیچ نیامد و مایه‌های سنواتی هم تمام شده بود...» در زمستان سال بعد هم، فقط در مناطق غربی و جنوبی کشور بارندگی شد و از قضا همین بارندگی‌ها در بعضی نقاط، با ایجاد راه‌بندان مانع نقل و انتقال غله و موجب اتلاف نفوس گردید.

گفته می‌شد که در نقاطی از کشور، طی این دو سال، حتی قطره‌ای باران نبارید. از جمله مناطقی که از خشکسالی آسیب فراوان دیدند، اصفهان، خراسان، یزد و فارس بودند. در بسیاری از نواحی، محصول دیم به کلی سوخت و زراعت آبی هم، در نتیجه کاهش شدید آب قنات‌ها و نهرها به سختی لطمه دید. حتی رودخانه زاینده‌رود که معمولاً پر آب بود، خشک شد. (۵۰)

مرحوم محمد حسن خان جابری انصاری، در توصیف شدت بی‌سابقه خشکسالی در اصفهان طی سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ می‌نویسد:

«... به امر یا ارض ابلعی مانک و با ساء اقلی... (۵۱) نه تنها زنده‌رود چنان خشکید که تا پشت گاو و ماهی اگر چاهی می‌کنند نم نمی‌دیدند جز در چشم یتیمان و آب نمی‌بردند جز از آبروی کریمان، بلکه در همه عراق، ساکن داری (خانه‌ای) و نافخ ناری (= فروزنده

آتش‌سوزی) نماند تمام قراء شکسته و مخروبه [شده بودند]» (۵۲)

افزایش شدید بهای خواروبار

نخستین نتیجه خشکسالی، ترقی سریع قیمت غلات بود. متأسفانه، در این زمینه، آمارها غالباً اختلاف سطح فاحشی را نشان می‌دهند؛ ولی در هر حال، همگی آنها، کم و بیش، از افزایش سرسام‌آور قیمت ارزاق حکایت می‌کنند:

به روایت شادروان عبدالله مستوفی «... [در تهران] قیمت نان که در اوایل سال ۱۲۸۷ بیش از یک من هفت شاهی نبود به مرور ترقی کرده و در این وقت (زمستان ۱۲۸۷) به یک من یک قران رسید... و در زمستان ۱۲۸۸، قیمت نان به یک من پنج قران که پانزده شانزده برابر قیمت عادی آن بود رسید...» (۵۳)

به حکایت آماری دیگر، در تابستان سال ۱۲۸۸، قیمت گندم در تهران به خرواری ۵/۵ تومان بالغ گردید و حال آنکه متوسط بهای آن در سال پیش از آن، ۳/۵ تومان بود. در همان هنگام، قیمت گندم در بوشهر به خرواری ۷/۵ تومان و در مشهد و کرمانشاه به خرواری ۷ تومان بالغ گردید. (۵۴)

در اصفهان، قیمت نان سه برابر شد و به یک من تبریز یک و نیم قران (= سی شاهی) رسید که در مقایسه با بهای نان در بوشهر که هر من تبریز نه شاهی قیمت داشت، در واقع بسیار گران بود.

در اصفهان و یزد که بخش قابل توجهی از گندم مصرفی‌شان را از فارس، کرمانشاه و ولایات دیگر تأمین می‌کردند، وضع چندان بهتر نبود. در این زمان، میانگین درآمد سرانه یک خانوار کارگر یا کشاورز در سال حدود بیست تومان و میانگین مقدار مصرف سالانه گندم، که قوت منحصر و یا اصلی آنها محسوب می‌شد، دو خروار برای هر خانوار بود. با این حساب، درآمد متوسط یک کارگر یا کشاورز فقط کفاف یک دهم گندم مورد نیاز برای تغذیه یکساله یک خانوار را می‌داد.

ترقی سرسام‌آور قیمت گندم و نان قهراً ناآرامی‌ها و شورش‌هایی را موجب گردید. در اصفهان، سادات و زنها تلگرافخانه را تصرف کردند و خواستار مخابره شکوایه‌ای

به ناصرالدین شاه شدند. در بوشهر، در هفتم خرداد ۱۲۸۸، دو هزار نفر از اهالی، به ساختمان تجارتخانه‌ای انگلیسی که به صدور گندم از ایران اشتغال داشت، حمله کردند و مانع بارگیری گندم در کشتی‌ها گردیدند. در شیراز، زنان تظاهرکننده، با فرارش‌های حکومتی درگیر شدند که این برخورد تعدادی مجروح برجای گذارد. (۵۵)

بالا گرفتن کرسنگی:

کمبود شدید غله، عواقب شومی در پی داشت: کسانی که نان نداشتند، ناگزیر به علف‌خواری روی آوردند و یا به استفاده از گوشت حیوانات بارکش، و در مراحل بعد، به خوردن سگ و گربه و موش و حتی مردار ناچار شدند. حتی کسانی بودند که با کود و فضله حیوانات سدیجوع می‌کردند. مرحوم محمد حسن خان جابری انصاری می‌نویسد: در بسیاری از موارد، کار به آدم‌خواری کشید و به مناسبت آن، بیت زیر مشهور شد:

به سالی که آدم‌خواری باب گشت هزار و دویست بود و هشتاد و هشت (۵۶)
شدت قحطی و کرسنگی به درج‌های رسید که در بعضی نقاط، مردم به گورستان‌های یهودیان ریختند و اجساد را از قبر بیرون کشیدند. عده‌ای هم، تا آنجا پیش رفتند که به بچه‌دزدی متوسل شدند و در مواردی، حتی به قتل اطفال خویش پرداختند.

انبوه قربانیان:

چنانکه پیش از این نیز، متذکر شدیم، تعداد قربانی‌های این قحطی - در مقام مقایسه با قحطی‌های پیشین - به مراتب زیادتر بود. در بهار سال ۱۲۸۹ که قیمت گندم در مشهد به خرواری ۵۰ تومان بالغ گردیده بود، شمار افرادی که روزانه بر اثر کرسنگی جان می‌باختند از ۵۰۰ نفر بیشتر شد و در اصفهان، هر روز، چند صد نفر در نتیجه کرسنگی هلاک می‌شدند. یک مأمور تلگراف به نام R. M. Smith که در همان ایام از بوشهر عازم اصفهان بود، در یادداشتهای خود نوشت: همه راه‌ها از اجساد مردم انباشته است. (۵۷)

شیوع وبا:

شرایط ناگوار بهداشتی و ناتوانی شدید جسمی مردم بر اثر گرسنگی که قدرت مقاومت آنها را در برابر امراض به پایین‌ترین حد رسانده بود، زمینه بروز و شیوع امراض عفونی و از جمله وبا را فراهم آورد و بدین ترتیب، وحشت از وبا به مصیبت گرسنگی افزوده شد و در نتیجه آن، فرار سیل‌آسای مردم از نقاط مشکوک و آلوده آغاز گردید. جاده‌های منتهی به شهرها، در بسیاری از مناطق، مملو از خیل گرسنگانی بود که در عین ناتوانی، شتابان از نقاط و با زده می‌گریختند.

با توأم شدن قحطی و وبا، میزان مرگ و میر دوچندان و حتی بیشتر شد. در بعضی شهرها، جمعیت به علت تلفات و یا به دلیل کوچ مردم به کمتر از نصف تقلیل یافت. در کازرون دو سوم نفوس شهر یا از بی‌غذایی جان باختند و یا شهر را ترک کردند. جمعیت سبزوار از ۳۰/۰۰۰ نفر به ۱۰/۰۰۰ نفر تنزل کرد و جمعیت قم که در سال ۱۲۸۴، ۲۵۲۸۲ نفر برآورد شده بود، در سال ۱۲۹۱، به موجب یک گزارش، تا مرز ۱۴/۰۰۰ نفر کاهش یافت. (۵۸)

آثار و عواقب اقتصادی:

قحطی سال ۱۲۸۸، از جهات و جوانب متعدد، اثرات وخیمی بر اقتصاد کشور برجای گذاشت. در این میان، کشاورزی بیشترین لطمه و خسارت را متحمل گردید. بخش بزرگی از اراضی زراعی اصفهان، در نتیجه خشکیدن و یا کم شدن آب قنات‌ها و رودخانه‌ها به حالت بایر درآمد. شماری از زارعان خرده‌مالک، زمین مزروعی خود را در عوض محصول به پای مالیات دادند. بعضی دیگر از زارعان صاحب زمین، برای رهایی از بار مالیات، حقوق ملکی خود را به اشخاص معتبر و صاحب نفوذ منتقل کردند و بدین ترتیب، بزرگ مالکی به شدت تقویت شد.

دامپروری و گله‌داری نیز سخت آسیب دید. خشکسالی مراتع زیادی را نابود کرد و در نتیجه، دامها در معرض نابودی قرار گرفتند. بسیاری از ایلات، دام و کله خود را که سرمایه اصلی زندگی‌شان بود، از دست دادند و به ورطه فلاکت و نیستی افتادند. قحطی،

تعداد زیادی از طوایف قشقایی را به ترک کوچ و زندگی ایلی وادار و به اسکان ناچار ساخت.

بر اثر قحطی، همچنین، تعداد کثیری از چهارپایان مورد نیاز زراعت (کاو، الاغ و...) و نیز حیوانات بارکش کاروانها (شتر، اسب، استر و...) تلف شدند و در نتیجه، هم کار زراعت مختل و معطل ماند و هم مال‌الاجاره حیوانات بارکش به چندین برابر رقم پیش از قحطی رسید که عامل اخیر، به‌نوبه خود، مانع حمل و نقل غله میان نقاط مختلف کشور، که می‌توانست تا حدودی کمیابی خواربار را در مناطق قحطی‌زده کاهش دهد، گردید.

با گسترش فقر و تنگدستی قشرهای مختلف مردم بر اثر قحطی، میزان تقاضا برای کالاهای مصرفی به‌شدت کاهش یافت که این امر منشأ آثار و عواقب وخیمی برای بازرگانی داخلی و نیز بازرگانی خارجی شد. در بازارهای «اصفهان» که آسیب‌دیده‌ترین شهرها بود، از کسب و کار نشانی به‌چشم نمی‌خورد. (۵۹) گویی بر کاروانسراهای پرچنب و جوش و حجره‌ها و دکان‌های پررونق سابق، گرد مرگ و فلاکت افشانده بودند. بستانی مؤلف دایرة‌المعارف معروف، به نقل از یکی از جهانگردانی که در آن ایام از اصفهان دیدن کرده نوشته است: «از کناره زاینده رود تا معموره نیم فرسنگ، بازار و دکانین را همه ویرانه دیدم...».

و بالاخره قحطی مزبور، مهاجرت‌هایی را نیز موجب گردید. از حوالی مه سال ۱۸۷۱ م (۱۲۸۸ هـ ق) سیل انبوه مهاجران از ولایات جنوبی و مرکزی به سوی گیلان که وضع خواروبار در آنجا نسبتاً مطلوب بود، به راه افتاد. تا ماه نوامبر همان سال (یعنی از اردیبهشت تا آذر ماه) بین ۲۰ تا ۳۰ هزار مهاجر به این ولایت که شمار جمعیت بومی آن، رقمی در حدود ۱۰۰ هزار نفر بود، سرازیر شده بودند. شماری از مهاجران نیز به روسیه رفتند.

علل جنبی و ثانوی قحطی:

بیش از این گفتیم که عامل اصلی وقوع قحطی سال ۱۲۸۸، خشکسالی شدید و

پی‌درپی سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ بود. اکنون موقع آن است که به عوامل ثانوی و تشدیدکننده قحطی مزبور نیز پرداخته شود؛ اما قبل از آن، شاید بی‌مناسبت نباشد که به فرضیه دیگری که در مورد منشأ قحطی یاد شده مطرح گردیده است اشاره شود:

برخی از محققان کوشیده‌اند رواج کشت بعضی محصولات تجاری و صادراتی نظیر پنبه و تریاک را در ایران در سالهای پیش از قحطی ۱۲۸۸، ازجمله عوامل موجبه قحطی مزبور به‌شمار آورند. بنا به استدلال اینان، چون زراعت پنبه و تریاک سودآوری بیشتری داشت، بسیاری از مالکان اصفهان، مزارع غله خود را تبدیل به کشتزار پنبه و تریاک کردند و به این ترتیب، محصول غله رو به کاهش گذاشت و زمینه کمیابی و گرانی آن فراهم آمد.

صحت ادعای فوق، چنانکه بعضی از پژوهندگان ازجمله دکتر ناصر پاکدامن، و نوشیروانی^(۶۰) استدلال کرده‌اند، جداً محل تردید است زیرا:

اولاً - پژوهش‌ها و شواهد متعدد آماری نشان می‌دهند که در آن سالها، در مناطق عمده تولید پنبه و تریاک، نسبت زراعت این دو محصول به کل کشت - بخصوص در مقام مقایسه با سطح زیر کشت غلات - قابل ملاحظه نبود. البته این واقعیت قابل انکار نیست که بعضی از مزارع حاصلخیز شتوی و صیفی که درحوالی شهرها واقع بودند و از نظر دسترسی به آب و توجه و مراقبت مالکان، در موقعیت مناسبی قرار داشتند، به خشخاش‌کاری اختصاص یافتند. اما از این مقدمه نمی‌توان نتیجه گرفت که سطح وسیعی از مزارع زیر کشت غله در طول زاینده رود به مزارع خشخاش‌کاری تبدیل شده باشد. تقویم تاریخی - زراعی اصفهان حاکی از آن است که در آن زمان، غله همچنان محصول عمده کشاورزی منطقه بود.

ثانیاً - در آن زمان، غله هنوز بازار مناسبی برای صدور داشت و به همین جهت، ابهای آن برای مالکان و زارعان دلگرم‌کننده بود. بنابراین، می‌توان احتمال داد که اگر بعضی از مزارع غله به کشت پنبه و تریاک اختصاص یافته بود، به جای آنها، از زمین‌های جدید و بکر برای کشت غله استفاده می‌شد.

ثالثاً - در آن سالها، بخش مهمی از محصول گندم کشور از دیم‌کاری به دست می‌آمد و بی‌نیاز از توضیح است که اراضی دیمزار، مناسب برای کشت پنبه و تریاک نبود. از مجموع توضیحات یاد شده این نکته قدر متیقن است که در سالهای قبل از وقوع قحطی سال ۱۲۸۸، اگر کاهش تولید غله هم وجود داشت، در حدی نبود که به قحطی منجر شود. (۶۱)

احتکار:

عامل احتکار، بی‌گمان نقش بسیار مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در شدت بخشیدن به قحطی سال ۱۲۸۸ و ادامه آن ایفا کرده است؛ در تأیید این مدعا، ارائه نقل قولهایی از جهانگردان و ناظران خارجی که در آن سالها در ایران اقامت داشته و یا از آن بازدید کرده‌اند، بی‌مناسبت نیست:

سنت جان، سیاح سابق‌الذکر که در سال ۱۸۷۲ م (۱۲۸۹ هـ.ق) از طریق اصفهان سفر کرده است، ضمن یادداشت‌های مسافرت خود، شرح تکان‌دهنده‌ای از طرز فکر غیرانسانی و رفتار ظالمانه بعضی از مالکان بزرگ و محتکران به دست می‌دهد:

در سال دوم قحطی (مقارن ۷۱-۱۸۷۰ م)، در نواحی جنوب و غرب ایران باران کافی بارید ولی در مناطق شمال و شرق کشور میزان بارندگی بسیار اندک بود. در نتیجه در بسیاری از نقاط هیچ محصولی به دست نیامد و در سایر مناطق هم، مقدار برداشت کمتر از حد متوسط بود. با وجود این، به واسطه رضایت‌بخش بودن میزان برداشت محصول در جنوب و غرب کشور خواروبار و مواد غذایی فراوان بود. «اما ملاکان بزرگ که فروشنده عمده غله هم هستند، از روی شهوت و سودجویی، یا شاید به گفته خودشان از ترس آمدن قحطی در سال سوم، بی‌اعتنا به رنج و گرسنگی مردم دور و برشان، غله را به امید گران شدن، در انبارها نگه داشتند».

هم او در جایی دیگر از یادداشت‌های خود، نمونه بسیار تأسف انگیزی را از سوء نیت برخی از کارگزاران دولتی و سوء استفاده آنها از موقعیت خود در جریان قحطی سال ۱۲۸۸ ارائه می‌کند:

«در سال ۱۸۷۲ در اصفهان خبر رسید که مقدار زیادی غله از شیراز در راه است. این خبر موجب شد که دکانها را باز کنند و قیمت‌ها به سرعت پایین آمد... [یکی از روحانی‌نمایان که صاحب مقام مهمی بود] و رحیم‌خان رئیس گمرک... این وضع را غنیمت شمردند و نقشه‌ای ریختند. آنها با اعلام در راه بودن غله از شیراز و وانمود کردن به مصرف و فروش همه موجودی غله خودشان، پنهانی و به وسیله واسطه‌های خود هر آنچه غله یافتند و توانستند خریدند. در این حال هم، رحیم‌خان با استفاده از مقام و اختیار خود، مانع ورود کاروان غله شیراز به شهر شد و این دو بزرگوار که اینک بازار را در اختیار و انحصار خود داشتند، قیمت نان را یکشنبه چهارصد درصد بالا بردند» (۶۲)

گزارش کنسولگری بریتانیا مورخ مه ۱۸۷۱ (۱۲۸۸ ه. ق)، یعنی در بحبوحه قحطی در اصفهان، نیز حاوی نکات دردناک و قابل تأسفی است:

«در چهارمحال و فریدن که چندان فاصله‌ای با اصفهان ندارند، غله فراوان بود، اما حاکم آنجا از ورود آن به شهر جلوگیری کرد تا غله‌های خود را همچنان به نرخ کزاف بفروشد»

و سرانجام باید از حاکم اصفهان شکایت کرد که برخلاف حاکم کرمان، نه تنها اقدامی برای مقابله با قحطی و یا تخفیف عوارض آن به عمل نیاورد، بلکه قحطی را برای پرکردن کیسه آن خود غنیمت شمرد. وی برای کم‌کردن ردپا، به مأموران حکومتی دستور داد تا به تفتیش منازل و انبارها بپردازند و هر یک از تجار و غیر آنها را که غله انبار کرده باشند تعقیب کنند ولی به گفته سنت جان «این دستور فقط مایه ثروتمند شدن کسانی گردید که مأمور اجرای آن شده بودند» زیرا «صاحبان انبارهای مخفی غله این مأموران را با رشوه ساکت نگه می‌داشتند» (۶۳)

۶-۲. گرانی سال ۱۳۰۸ ه. ق:

در این سال، بهای گندم به خرواری سه تومان! بالغ گردید.

۷-۴. گرانی سال ۱۳۲۰ ه. ق:

این گرانی عمدتاً ناشی از صدور گندم از اصفهان به یزد و دیگر شهرها توسط مالکان رودشت، براون و کرارج بود.

۸-۴. گرانی و قحطی سال ۱۳۲۳ ه. ق:

بنا به نوشته مرحوم محمد حسن خان انصاری، این گرانی سرانجام، به شورش مردم و شکستن یکی از انبارهای مزروعات ظل‌السلطان منجر شد و مسئولیت عمده کمیابی ارزاق بر عهده حاج سید رضای علّاف و دو نفر از اتباع ظل‌السلطان و مالکان رودشت قرار داشت. (۶۴)

۹-۴. کمیابی و گرانی ارزاق در سال ۱۳۲۹ ه. ق:

در بین قحطی‌ها و گرانی‌هایی که در اصفهان بروز کرده است، گرانی سال ۱۳۲۹، ویژگی شایان توجهی دارد: این کمبود و گرانی دستاویز برپایی بلوای خونینی گردید که در جریان آن، کفیل بلدیة (= شهرداری) اصفهان به فجیع‌ترین وضعی به قتل رسید و انجمن ایالتی و ولایتی و عدلیة (= دادگستری) شهر به شدت مورد تهاجم و تخریب قرار گرفت. تفصیل این واقعه و وحشتناک که در پس آن، توطئه از پیش طرح شده‌ای قرار داشت، اجمالاً به شرح زیر است:

پس از استقرار مشروطیت و تشکیل دوایر دولتی طبق قوانین جدید، برای نخستین بار در اصفهان بلدیة تأسیس شد و کفالت آن به عهده حاج محمد جعفر خوانساری واگذار گردید. وی که از تجّار معروف و متدین و خوشنام و کاردان اصفهان محسوب می‌شد، (۶۵) در عین حال، دارای بعضی خصایص رفتاری نامطلوب - از جمله ماجراجویی، لجاجت، تندخویی و هتّاکی (۶۶) - نیز بود که نارضایتی و حتی دشمنی شدیدی را در بین بسیاری از عوام و خواص نسبت به او برانگیخته بود.

سال ۱۳۲۹ قمری، مصادف با کمبود ارزاق و گرانی - و تقریباً قحطی خفیفی - بود. مرحوم حاج محمد جعفر خوانساری، به مقتضای سمت خود، می‌کوشید به هر طریقی که شده است، گندم مورد نیاز شهر را تأمین کرده، مردم را از مضیقه نان نجات بخشد.

لازمه این کار، فشار آوردن بر مالکان دهات بود که موجودی گندم خود را - به جای انبار کردن و احياناً احتکار - در اختیار نانوایان قرار دهند. وی همچنین از خروج گندم از اصفهان به مناطق و شهرهای دیگر به شدت جلوگیری می کرد تا آنجا که بنا به گفته شادروان محمد علی مکرم - شاعر طنزپرداز اصفهانی - یک بار گندم های عمده المحتکرین! را از «نه گنبد» یزد به اصفهان باز گردانید. (۶۷)

بدیهی است که این تلاشها و سخت گیریهای پیگیر حاج محمد جعفر نمی توانست خوشایند بعضی از مالکان و متنفذان محلی که درصدد ماهی گرفتن از آب گل آلود و انباشتن کیسه های طمع خود بودند، باشد. از این رو، انواع دشمنی و کارشکنی را نسبت به او و اقدامات او که در جهت رفع کمیابی و گرانی ارزاق صورت می گرفت، اعمال می نمودند.

در این میان، اختلافات محلی در شهر و تعارض شدید بین انجمن ایالتی و ولایتی از یک سو و قوام الدوله حاکم اصفهان از سوی دیگر، و بالا گرفتن نفوذ و قدرت حزب دمکرات در شهر و به ویژه قدرت طلبی خوانین بختیاری که طالب سلطه بلامنازع بر اصفهان و قلع و قمع همه نیروهای مخالف و یا مزاحم بودند نیز، زمینه مناسبی را برای ایجاد یک بلوای ساختگی با سوء استفاده از کمبود نان فراهم آورده بود.

کمیابی نان و غایله خونین تابستان ۱۳۲۹ ه ق:

در مورد چگونگی و علل وقوع بلوای تابستان ۱۳۲۹ ه ق، اظهار نظرهای متعدد و گاه متناقضی در کتابهای تاریخی مربوط به اصفهان ارائه شده است ولی تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد، محققانه ترین نوشته ای که در این زمینه نگارش یافته مقاله ایست به قلم علامه فقید شادروان محمد باقر الفت تحت عنوان «شرح یک بلوای خونین در اصفهان» که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است. در این مقاله، مرحوم الفت که خود از نزدیک شاهد و ناظر جریانات بوده با بی طرفی شایان تحسینی، ریشه های واقعی این حادثه را تجزیه و تحلیل کرده و نیروها و جریانهایی را که در پس پرده، تعزیه گردان این غایله هولناک بوده اند معرفی کرده است و در این میان، حتی برادر خود - مرحوم

شریعتمدار- را هم که یکی از اطراف ماجرای مزبور بوده - از انتقاد و ملامت بی‌نصیب نگذارده است. در اینجا، برای مزید اطلاع خوانندگان، گزیده‌هایی از این مقاله نقل می‌شود: (۶۸)

«چنانکه می‌دانیم در ماه ذی‌الحجه ۱۳۲۶ قمری، یک عده از خوانین و افراد ایل بختیاری به حمایت از مردم اصفهان [در مقابله با اقبال‌الدوله حاکم طرفدار محمد علی شاه] برخاسته، اعوان استبداد را مغلوب ساخته، شهر اصفهان را قبضه نمودند... [و در] ماه رجب از سال ۱۳۲۷ قمری به فتح تهران و سقوط دولت محمد علی شاه نائل شدند. این پیش آمد طبعاً سبب گردید که بختیارها خود را در حکومت بر ایران - خاصه ولایت اصفهان - شریک و سهم دانسته حقوق امر و نهی با تصرفات مستبدانه برای خود قائل باشند.

اما از طرف دیگر، پس از استقرار مشروطیت پای اوضاع (=وضع) مقررات قانونی و تشکیل ادارات و تفکیک قوای سه‌گانه... به میان آمد و این همه طبعاً برخلاف میل و مرام استفاده‌جویی مجاهدین راه آزادی (ازجمله بختیارها) بود... که در ازاء حق مجاهدت و فداکاریها، قبول هیچ‌گونه شرط و حدّ قانونی را قلباً قائل نبودند...

... پس از دوره حکومت صمصام‌السلطنه و سردار اشجع، بالاخره مردم اصفهان از فرمانروایی خشن و افسارگسیخته بختیارها به ستوه آمده، مجلس [شورای ملی] و احزاب نیز با آنان... همزبان شدند.

...بالجمله تنقیدات و اعتراضات بر بختیارها و سایر مجاهدین زیاد شد و حاج علیقلی خان [سردار اسعد] که بهتر از دیگران واقف بر رموز سیاست بود، تدبیری اندیشید و مرحوم معتمد خاقان صدری [قوام‌الدوله] را (که از بستگان و سرسپردگانش بود) به این عنوان به حکومت اصفهان فرستاد. این مرد [گرچه] مدام از تمدن و قانون و مشروطیت صحبت می‌داشت ولی در باطن امر، فقط مأمور و مسؤول بختیارها بود.

این حکایت مربوط به نیمه آخر سال ۱۳۲۸ و اوایل سال ۱۳۲۹ قمری است و در آن هنگام، چند دسته (مخالف با همدیگر) به صدور نفوذ و تصدّی امور اجتماعی شهر

اصفهان به شرح ذیل بودند:

اول - حکومت معتمد خاقان در پرده تمدن مآبی.

دوم - انجمن ولایتی که آن هم دو شخص متنفذ را به عضویت می‌داشت و باقی نمایندگان مجبور... به متابعت آن دو بودند:

شخص اول مرحوم محاسب‌الدوله رئیس انجمن [بود]... که در عین حال، ریاست حزب اتفاق و ترقی را داشت. شخص دوم در انجمن ولایتی شریعتمدار مسجد شاهی [فرزند آقا نجفی] بود.

سوم - در خلال این احوال، مرحوم حیدرخان چراغ‌برقی (معروف به حیدر عمواوغلی) و پس از وی میرزا محمد خان پهلوی [که بعدها به محمود محمود شهرت یافت] به اصفهان آمده با همدستی چند تن از نخبه آزادیخواهان بی‌غرض و ممتاز... کمیته سری حزب دموکرات را... تشکیل دادند و بر اثر فعالیت بی‌نظیر و کاردانی سه چهار نفر اعضای اصلی کمیته، حوزه‌های دموکرات (در حدود ۱۰۰ حوزه و هزار عضو) تشکیل یافت و آثارش چشم همه دستجات را به حسابها انداخت. از جمله چندین تن از اعضای انجمن ولایتی به زعامت مرحوم حاج امین التجار یک دسته متنفذ در قبال محاسب‌الدوله و شریعتمدار و دیگران تشکیل دادند که در نتیجه، بیشتر مقررات انجمن ولایتی به اکثریت آرای این دسته بر وفق مرام دموکراتها به تصویب می‌رسید...

خلاصه اینکه مساعی و مداخلات این دسته‌های نامبرده (در عین اینکه هر دسته با دیگران مخالف بود) این قدر جامع را همگی داشتند که مخالف با غارتگری و استبداد بختیاریها (در پرده حکومت حق به جانب معتمد خاقان) بودند و کارشکنی می‌نمودند به حدی که حکومت وقت از شش جهت محصور و در کار خود بیچاره گردیده از صد مقصودش به انجام یکی موفق نمی‌شد...

پس بر اثر همه این احوال، کار اصفهان بایستی به وقوع حتمی یکی از دو صورت خاتمه یابد:

اول اینکه بختیاریها یک باره چشم از منافع اصفهان عزیز و مرکز امیدشان پپوشند و

دستجات مختلف و مخالف را با مردم شهر به حال خود واگذارند. دوم آنکه اولاً انجمن ولایتی و ثانیاً ادارات اخلاک‌گر... و ثالثاً نفوذ و مداخلات اشخاص منتقد محلی را از میان برداشته راه فرمانروایی بی قید و شرط خود را صاف نمایند. نگارنده نمی‌داند که تدبیرات عمیق سردار اسعد بود یا ابتکار شخصی معتمد خاقان که شوق دوم اختیار شد و با دستیاری اوپاش و عوام‌الناس شهری به سهولت انجام پذیرفت.

[شرح مختصر واقعه]

(فی‌الجمله) در یکی از روزهای تابستان در سال ۱۳۲۹، قمری نخست یک عده از زنان و کودکان در پیش و جماعت اوپاش و عوام از پس به راه افتاد و با عنوان اینکه ما کرسنه‌ایم و نان می‌خواهیم و ارزاق گران و کمیاب شده است. به اداره بلدیہ ریختند... اتفاقاً به هنگام شروع بلوا رئیس بلدیہ [موسوم به وثیق‌الملک، که به واسطه اختلاف نظر و سلیقه با حاج محمد جعفر خوانساری کمتر به بلدیہ می‌آمد] در اداره نبود و [کفیل یا معاون وی] حاجی [محمد جعفر] با زنان و کودکان تحریک شده روبرو گردید و با خشونت و بدزبانی بلوایان را استقبال نمود و آنان هم که دستور اقدام به کارهایی داشته و از پی بهانه می‌گشتند موقع [را] مناسب یافته با حاجی پرخاشجو درآویختند و چنانچه مقرر بود زنان و کودکان خود را کنار کشیده اوپاش و اشرار دست به کار شدند.

خلاصه حاجی را از اداره به میدان [نقش جهان] کشیده و با زجر هر چه تمامتر کشتند [و بر سر در قیصریه] به‌دار آویختند [و سپس درصدد دستگیری و قتل حاج سید رضا علاف - که در مظان احتکار بود - برآمدند ولی به او دسترسی نیافتند] پس از اتمام این قسمت از کار خود به کارهای دیگری که مقرر شده بود پرداخته، نخست به اداره عدلیه در باغ کاج و سپس به انجمن ولایتی در چهل ستون ریختند و شکستند و پاره کردند و بردند و سوختند و بالجمله اثری از آثار آن دو اداره را به جا نگذاشتند... از این قرار قسمت عمده و اساسی از مقصود حکومت بختیاریه‌ها (که تخریب اساس

انجمن ولایتی و عدلیه و عقیم ساختن مساعی دموکراتها بود) موافق دلخواه انجام یافت و تنها یک قسمت کوچک باقیمانده بود [که عبارت بود از هجوم به منزل شریعتمدار و تخریب خانه و احتمالاً کشتن او] که بایستی فردای آن روز انجام پذیرد.»
شایان ذکر است که اجرای آخرین بخش این توطئه، بر اثر دخالت مرحوم الفت و توسط ایشان نزد معتمد خاقان، منتفی گردید.

۱۰-۲. قحطی سال ۱۳۳۶ ه. ق.:

گلدون و کوزه و کلاب پاش

دائیم به پنجا* خاشخاش**

ای سال برنگردی!

دکانا را تخته کردی

مردا را افته کردی

زنا را سلخته کردی

ای سال برنگردی!***

کز چه این قحطی - در قیاس با قحطی سال ۱۲۸۸ ه. ق - شدت کمتری داشت، با وجود این، موجب تلفات بسیاری گردید^(۶۹) که برآورد دقیق آنها امکان پذیر نیست. شایان ذکر است که تا ده یا بیست سال پیش، هنوز در گوشه و کنار شهر اصفهان و یا روستاهای اطراف، سالخوردگانی باقی مانده بودند که به مناسبت درکِ زمانِ قحطی مزبور، می‌توانستند مشاهدات و اطلاعات دست اول خود را از این فاجعه هولناک - که در تداول عامه مردم غالباً از آن به عنوان «مجاعه» یا «سال مجاعه» یاد می‌شد - برای نسلهای بعد حکایت کنند ولی اکنون از آن نسل کمتر کسی زنده مانده است. این نکته نیز گفتنی است که به دلیل مهابت این واقعه، مردم تا مدت‌ها، حوادث و وقایع ماقبل و مابعد

*- در گرایش اصفهانی، «پنجا» به معنای یک چارک (معادل ۷۵۰ گرم) است.

** - خاشخاش - خشخاش

*** - تصنیف عامیانه‌ای که در قحطی ۱۳۳۶ ه. ق در اصفهان رایج شده بود. (باسباس از فاضل ارجمند جناب

آقای دکتر محمد نامادی که تصنیف مزبور را، به روایت از مرحوم والدشان، برای نگارنده نقل کردند.)

قحطی مذکور را، از نظر زمانی با معیار آن می‌سنجیدند و مثلاً می‌گفتند: فلان شخص در سال مجاعه به دنیا آمد و یا فوت بهمان، پنج سال بعد از مجاعه روی داد و نظایر آن.

بررسی علل:

قحطی ۱۳۳۶ اصفهان، از جمله قحطی‌هایی است که در ایجاد آن، عوامل غیرطبیعی - علل غیرقابل انتساب به طبیعت - نقش مهم‌تری را ایفا کرده‌اند. (۷۰) به هر تقدیر، اهم دلایل و عواملی که در مآخذ مختلف برای بروز این قحطی ذکر شده به شرح زیراند:

۱. کمبود محصول غله.

۲. ناامنی‌های حاکم بر اطراف اصفهان و روستاهای دور و نزدیک آن که بخش اعظم آنها ناشی از شرارتها و باجگیریهای مسلحانه دو یاغی مشهور: رضاخان جوزدانی و جعفرقلی چرمهینی بوده است. این دو، با ایجاد راه‌بندان و مطالبه باجهای کزاف، مانع ورود آزادانهٔ گندم از سایر شهرها و نیز از محال اصفهان به داخل شهر می‌شدند.

۳. خرید مقادیر زیادی گندم در فریدن و چهارمحال توسط پلیس جنوب (وابسته به انگلیسی‌ها) به قیمتی به مراتب بالاتر از بهای متعارف. گفته می‌شد که کنسولگری انگلیس در اصفهان سه خروار گندم را به قیمت ۹۰۰ تومان خریداری کرده است. تردیدی نیست که با توجه به سطح قیمتها و ارزش پول در آن زمان، این اقدام در افزایش شدید بهای گندم و نیز در فراهم کردن زمینه برای ترقی قیمت سایر کالاها بسیار مؤثر بود.

۴. اختلافات محلی و به‌ویژه دو دستگی موجود بین کمال‌الدین شریعتمدار (فرزند آقا نجفی) و اتباعش از یک سو و صارم‌الدوله (پسر ظل‌السلطان) و وابستگانش از سوی دیگر. توضیح اینکه صارم‌الدوله با توجه به اشتیاق وافر که به باقی ماندن در سمت حکمرانی اصفهان داشت، ادعا می‌کرد که در صورت ابقا، نه تنها نان شهر را تا موقع سرخرمن به بهای یک من هفت ریال تأمین خواهد کرد بلکه موجبات دفع شر رضاخان جوزدانی را هم فراهم خواهد آورد. در مقابل، شریعتمدار و شیخ‌الاسلام،

رئیس بلدیة اصفهان، به مخالفت با او برخاسته، با اعزام اتباع خود به تلگرافخانه و تحصن در آن، این فکر را القا می‌کردند که مردم آماده‌اند نان را به بهای یک من دو تومان هم بخرند ولی زیر بار حکومت صارم‌الدوله نروند.

۵. سوء سیاست شیخ‌الاسلام، رئیس بلدیة وقت، که با وجود داشتن حسن نیت می‌خواست با اعمال فشار و سرسختی، واردکنندگان گندم را وادار به فروش آن به قیمتی کند که فروشندگان آن را مقرون به صرفه نمی‌دانستند. گفته می‌شد تجار واردکننده گندم آماده بودند آن را به بهای خرواری چهل تومان به مردم عرضه کنند ولی شیخ‌الاسلام سرسختانه اصرار می‌ورزید که گندم باید به قیمت خرواری سی و پنج تومان فروخته شود. سرانجام، واردکنندگان ناگزیر در برابر شیخ‌الاسلام تسلیم شدند ولی اعلام کردند که از آن پس، دیگر گندم وارد نخواهند کرد. در مقابل، شیخ‌الاسلام هم، از سر لجاجت، خطاب به واردکنندگان می‌گفت: گندم نیاورید! هیچ مانعی ندارد من اگر با چغندر هم شده باشد، شکم مردم را سیر خواهم کرد! (اشتهار قحطی ۱۳۳۶ به «قحطی شیخ‌الاسلامی» احتمالاً به مناسبت همین سرسختی و لجاجت شیخ‌الاسلام بوده است).

۶. عدم مقابله قاطع مسؤولان امر با محتکران عمده و در مقابل، ایجاد مزاحمت برای خرده‌پاها و روستائینی که مختصر غله‌ای در خانه‌های خود نگاهداری کرده بودند و مصادره موجودی آنها.

در پایان سخن، نقل خاطراتی چند از قحطی ۱۳۳۶ - که ظاهراً آخرین قحطی شدید اصفهان بوده است - بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد.

خاطراتی از قحطی ۱۳۳۶:

۱. شادروان جمال‌الدین قدسی - از فرهنگیان قدیم و خوشنام اصفهان - سالها پیش، دو خاطره از قحطی سال ۱۳۳۶ قمری را برای نگارنده ذکر کرده‌اند که در اینجا با گرامیداشت یاد ایشان، به نقل آنها مبادرت می‌شود:
- خاطره اول - در ایام قحطی، روزی از دهانه قیصریه وارد میدان نقش جهان شدم. از

دور، صدای ازدحام و همه‌شده شدید مردم به گوش می‌رسید. بی‌اختیار به آن سمت - ضلع جنوبی میدان - متوجه گردیدم، وقتی به انبوه جمعیت نزدیک شدم، مشاهده چهره‌های غیرعادی و ترسناک مردم که از سر و کول هم بالا می‌رفتند و گویی بر سر تصاحب چیزی با هم نزاع می‌کردند، هراسان و نگرانم کرد. از یکی از رهگذران، چگونگی ماجرا را سؤال کردم. معلوم شد دقایقی پیش، الاغ سوار معممی از جلوی مسجد شاه (مسجد امام کنونی) عبور می‌کرده است. جماعت گرسنه، به طرف او هجوم برده، ابتدا وی را از الاغ پیاده کرده و سپس وحشیانه به الاغ حمله نموده و در اندک زمانی آن را دریده و هر یک قسمتی از گوشت و پوست و سر آن را برده و یا خورده‌اند و اکنون بر سر خونهایی که بر زمین ریخته و هنوز برجای مانده است، در کشمکش‌اند.

خاطره دوم - در دوران قحطی، شبها غالباً باتفاق چند نفر از دوستان، به محلات فقیرنشین اصفهان که عموماً در شمال شهر واقع بودند می‌رفتیم، به خانه‌های مستمندان مراجعه می‌کردیم و مقدار پولی را که برای مصرف یکی دو روز یک خانوار در نظر گرفته شده بود به آنها تحویل می‌دادیم (این اعانه‌ها توسط مرحوم محمد باقر الفت تأمین می‌شد). بارها اتفاق افتاد وقتی در شبهای بعد، برای تحویل مجدد اعانه به همان خانه رجوع می‌کردیم، دیگر کسی نبود که در خانه را به روی ما بگشاید و معلوم می‌شد که در این فاصله کوتاه همه اهالی خانه از گرسنگی جان سپرده‌اند.

۲. دوست گرانقدر آقای تقی نجفی نیز، به‌تازگی خاطره زیر را - به نقل از مرحومه والده‌شان - برای راقم این سطور حکایت کرده‌اند:

در ایامی که قحطی بیداد می‌کرد، روزی تصمیم گرفتم به هر ترتیب و قیمت که شده است، چند قرص نانی برای سدجوع بچه‌ها فراهم کنم. چون در خود شهر، امکان دستیابی به نان مطلقاً متصور نبود، به یکی از روستاهای حومه شهر رفتیم. در آنجا، پس از جستجو و تمنای بسیار، سرانجام یکی از روستاییان حاضر شد در

برابر دریافت دو انگوری طلا دو قرص نان در اختیارمان بگذارد. ناگزیر به این معامله ظالمانه تن دادیم. دو قرص نان را گرفتم و درحالی که آنها را ماهرانه در زیر چادر و چاقچور خود کاملاً مخفی کرده بودم به خانه آمدم و آنها را همانند مائدهای آسمانی بین بچه‌ها تقسیم کردم.

۱۱-۴ کمیابی شدید ارزاق در جریان اشغال ایران توسط متفقین

بس مشکل دهر بر خود آسان کردیم خوردیم بسی نعمت و کفران کردیم

امروز خوریم گاه و جو همچو خران چون آدمییم نام آن نان کردیم

در وصف کیفیت نامطلوب نان بعد از شهریور ۱۳۲۰ (۷۱)

آخرین قحطی مهم اصفهان، طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ خورشیدی رخ داد. این قحطی، که در قیاس با قحطی‌های سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۶ قمری، شدت کمتری داشت، عمدتاً معلول نابسامانی اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور و بویژه نتیجه شرایط جنگی ناشی از اشغال ایران توسط قوای متفقین بود که اکنون به شرح اجمالی آنها می‌پردازیم:

در نخستین ساعات بامداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰، ارتش شوروی از جانب شمال و سپاهیان آمریکا و انگلیس از سمت جنوب و غرب به ایران یورش آوردند. هنوز چند ساعتی از هجوم یاد شده نگذشته بود که اولین نشانه‌های کمبود مایحتاج عمومی - بویژه نان - آشکار شد. ادارات غله در سراسر کشور، و نیز شهرداری‌ها با صدور اطلاعیه‌هایی پی‌درپی، نقل و انتقال گندم را که تا آن زمان تقریباً ممنوع بود، مجاز اعلام کردند تا بدین ترتیب به خیال خود، از بروز قحطی نان جلوگیری کنند.

متأسفانه، تدابیر مزبور نتایج چندانی به بار نیاورد و عرضه و تقاضای خواروبار، بیشتر بر اثر حالت وحشت و جو روانی ناشی از جنگ و نیز به دلیل احتکار، بشدت نامتعادل گردید و قیمت بسرعت رو به افزایش گذاشت تا آنجا که در فاصله یک سال (از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱)، بهای بعضی از اقلام مهم خواروبار سه تا هفت برابر شد و طی فقط ۲۱ روز (۱۵ مهر تا ۶ آبان ۱۳۲۱) بین ۲۰ تا ۸۰ درصد افزایش یافت و از جمله قیمت آرد گندم در خلال سه هفته مزبور، از خرواری ۱۶۰۰ ریال به ۲۱۰۰ ریال ترقی

کرد. بر اثر این شرایط، در تهران و چندین شهر دیگر - از جمله اصفهان - نان و چند قلم دیگر از کالاهای ضروری جیره‌بندی شد. (۷۲)

در این میان، چندین عامل دیگر نیز در فراهم آوردن زمینه کمبود خواروبار و یا شدت بخشیدن به آن مؤثر بودند که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

۱- کمبود کلی تولید غله در اواخر سلطنت رضاشاه

در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹، محصول غله ایران در حد کفایت نبود. در این سالها، اغلب مالکان و کشاورزان به سبب پایین بودن نرخ دولتی خرید گندم و الزام به تحویل آن به دولت، رغبت چندانی به کشت گندم نداشتند و حتی المقدور مزارع خود را به کشت‌های دیگر اختصاص می‌دادند. علاوه بر این، رضاشاه، در تعقیب سیاست صنعتی کردن کشور، مقداری از محصول گندم کشور را در مقابل واردات صنعتی به خارج صادر کرد و در نتیجه، کار به جایی رسید که برای پرکردن سیلوهای تازه احداث شده، گندمی در اختیار نبود. رضاشاه، همچنین نتوانست میان تولید و مصرف غله در مناطق پرمحصول و نقاط کم محصول (نظیر اصفهان) تعادلی ایجاد کند و همین امر زمینه مساعدی را برای سوءاستفاده برخی از مقامات دولتی فراهم آورد و در پی آن مفاسد دیگری نیز به بار آمد.

بعد از خروج رضاشاه از کشور هم، اقدام مؤثری در جهت بالا بردن نرخ خرید گندم و دلگرم کردن مالکان و زارعان به کشت آن صورت نگرفت، سهل است در مواردی حتی قیمت رسمی گندم کاهش داده شد. بدین ترتیب، بر اثر فاصله زیادی که بین قیمت آزاد گندم و نرخ رسمی آن پدید آمده بود، زمینه برای احتکار و عدم عرضه آن کاملاً فراهم گردید. به عنوان مثال، در سالهای قبل از ۱۳۲۲، بهای گندم در بازار آزاد تنی ۵/۰۰۰ ریال بود ولی اداره غله مازاد محصول را به قیمت هر تن ۳۷۵۰ می‌خرید. در سال ۱۳۲۳، این فاصله بیشتر شد تا آنجا که گندم در بازار آزاد تنی ۷۰۰۰ ریال خرید و فروش می‌شد ولی قیمت دولتی آن ۲۹۰۰ ریال - حتی کمتر از سالهای قبل - تعیین شده بود. (۷۳)

۲- کمبود وسایل حمل و نقل

دولت ایران، به موجب مادهٔ سوم پیمان اتحاد سه‌گانه، کلیهٔ وسایل حمل و نقل زمینی و خطوط آهن کشور را در اختیار متفقین گذارده بود. در نتیجه، تمام واگن‌های راه‌آهن و کامیون‌هایی که معمولاً برای انتقال محموله‌ها از بنادر به نقاط دیگر کشور و برای حمل و نقل کالا در داخل کشور به کار می‌رفتند برای ارسال اسلحه و مهمات به شوروی بسیج شده بودند و یا عملاً در اختیار انگلیسها قرار داشتند.

در تأیید مدعای مذکور، کافی است به یادداشتی اشاره کنیم که در تاریخ ۱۳۲۱/۱۰/۱ (برابر ۱۲ دسامبر ۱۹۴۲) خطاب به بی‌تی‌جی بودو در وزارت خواروبار فرستاده شده است:

«...سَمَتِ جنوبی راه‌آهن در تحت نظارت کامل انگلیسها و قسمت شمالی آن در دست روسها قرار گرفته است. از تعداد ۲۵۰۰ کامیونی که بنا به حساب ما در این مملکت وجود داشت، ۲۵۰۰ عدد آن به وسیلهٔ یوک.سی.سی ایران سوترانس روسها و ارتش انگلیس ضبط گردیده است و از ۱۰۰۰ کامیون دیگری که باقی می‌ماند، بیشتر آنها بدون لاستیک و لوازم یدکی است. دولت ایران، در تمام اوقات فقط توانسته است با دادن لاستیک از ۱۵۰ عدد آن استفاده کند» (۷۴)

۳- عدم کفایت شبکهٔ ارتباطی و بروز ناامنی در راهها

در شهریور ۱۳۲۰، بیشتر راههای شوسهٔ کشور به دلیل عدم توجه و اهتمام دولت به مرمت و بازسازی آنها غیرقابل بهره‌برداری بود. علاوه براین، تضعیف قدرت دولت مرکزی و نابسامانی و عدم ثبات سیاسی کشور، زمینهٔ ظهور مجدد اشرار و قطاع‌الطریق را در راهها فراهم آورده بود که این هردو، از حمل و نقل آسان و آزاد غله در سطح کشور جلوگیری و کمیابی را تشدید می‌کرد.

۴- نیاز شدید قوای اشغالگر به خواروبار

طبق مادهٔ ۷ قرارداد تحمیلی مشهور به «قرارداد سه‌جانبه» مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۰ نمایندگان دول متفق متعهد شده بودند احتیاجات غذایی قوای نظامی خود را در ایران از

طریق واردات تأمین کنند تا بدین طریق، از کمیابی بیشتر ارزاق و بروز قحطی در ایران اجتناب شود. اما بزودی، ناتوانی و در مواردی عدم تمایل دولتهای مزبور در اجرای این تعهد آشکار شد و معلوم گردید که تأمین مواد غذایی مورد نیاز یک ارتش اشغالگر یکصد هزار نفری و نیز یک گروه صد هزار نفری از آوارگان جنگی لهستان که از زندانهای روسیه آزاد و به ایران اعزام شده بودند، (و اتفاقاً تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنان در اصفهان اسکان داده شده بودند) عملاً غیر ممکن است زیرا صرف‌نظر از دشواریهای مربوط به حمل و نقل و فقدان تعداد کافی کشتی باری برای حمل خواروبار از اقصی نقاط دنیا به خاک ایران، مشکل اساسی همانا عدم دسترسی متفقین به مواد غذایی کافی برای ارسال به ایران بود. به همین جهت، فرماندهان قوای اشغالگر، در مناطق تحت اشغال خود، بسرعت غلات موجود را به جبر یا با پرداخت حداقل بها تصاحب می‌کردند و بدین ترتیب، به کمبودهای موجود و هراس مردم از احتمال بروز قحطی دامن می‌زدند.

در تأیید مدعای یاد شده شواهد و مدارک زیادی وجود دارد. به موجب یکی از اسناد در دسترس، روسها، در مناطق شمالی کشور، علاوه بر مقادیر معتدابهی غله که رسماً از ادارات غله تحویل می‌گرفتند، به وسیله کارگزاران خود و به کمک بعضی از تاجران سودجو و فرصت‌طلب مقادیر زیادی غلات و ارزاق را نیز خریداری می‌کردند و بدون اینکه مشکل حمل و نقل چندانی داشته باشند، آنها را به داخل خاک شوروی - که در آن زمان بشدت دچار کمبود آذوقه بود - منتقل می‌نمودند. به موجب سندی دیگر، یک کمپانی انگلیسی غلات موجود در ایران را با نازل‌ترین قیمت می‌خرید و در اهواز - مرکز اصلی قوای انگلیس - انبار می‌کرد.

شایان ذکر است که در آبان ماه ۱۳۲۱ که کمیابی گندم بسیار بالا گرفته بود، دولت انگلیس، تحت فشار ایالات متحده آمریکا، متعهد شد که ۳۵۰۰ تن گندم را از انبارهای خود در عراق به تهران ارسال دارد تا کمبود نان را در پایتخت اندکی جبران کند. اما در عمل، به بهانه‌های مختلف، از آن جمله عدم دسترسی به وسایل حمل و نقل، از تحویل

این مقدار گندم طفره می‌رفت. گفتنی است که در همان هنگام، سازمان جاسوسی ارتش آمریکا کشف نمود که مقامات انگلیسی، گندم مورد نظر را از عراق به اهواز حمل کرده بودند ولی از تحویل آن به مقامات ایرانی خودداری می‌نمودند. در همان زمان، سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران هم اظهار داشت «احساس می‌شود که دولت انگلستان، عمداً نمی‌خواهد از قحطی و گرسنگی در ایران جلوگیری به عمل آورد» (۷۵)

۵- کارشکنی قوای اشغالگر در مورد تأمین و حمل و نقل غله

در این خصوص نیز شواهد متعددی در دست است. به موجب یک سند، دولت انگلیس واکن‌های حامل گندم متعلق به ایران را در خوزستان توقیف می‌کرد و محموله آنها را برای مصرف نیروهای خود در اختیار می‌گرفت. به روایت سندی دیگر، دولت ایران برای اینکه بتواند از کامیونهای از کارافتاده استفاده کند، تعدادی لاستیک کامیون و لوازم یدکی به آمریکا سفارش داد. هنگامی که این کالاها به بنادر ایران رسید، مقامات اشغالگر انگلیسی محموله را تصاحب و از تحویل آن به دولت ایران امتناع کردند.

۶- نابود کردن عمدی خواروبان:

مسئولیت قوای اشغالگر در فراهم آوردن زمینه کمبود ارزاق، تنها محدود به خرید مقادیر زیادی گندم و خارج کردن آنها از کشور و یا ایجاد مانع در راه حمل و نقل آن نبود بلکه بعضی از این نیروها، در مواردی، مخفیانه حتی به امحاء غلات موجود نیز دست می‌پایزیدند. برای اثبات این ادعا کافی است به گزارش شگفت‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای استناد کنیم که رئیس اداره غله اصفهان در سال ۱۳۲۲ (۷۶) - براساس مشاهدات و اطلاعات دست اول خود - ارائه کرده است. به روایت نامبرده، قوای انگلیسی مقیم اصفهان - ظاهراً طبق یک برنامه معین به منظور ایجاد کمیابی - ارزاق موجود در انبارهای میدان نقش جهان اصفهان را با کامیونهای نظامی به بیابانهای اطراف مورچه‌خورت برده در گودالهای بزرگی می‌ریختند و به مقتضای نیت بشر دوستانه! خود، برای اینکه بهیچوجه قابل مصرف نباشند، آنها را به نفت سیاه آغشته می‌کردند.

شایان توجه است که این عمل غیرانسانی و جنایتکارانه در شرایطی صورت

می‌گرفت که تعداد کثیری از هم میهنان ما از فرط گرسنگی دسته دسته جان می‌سپردند و اطفال معصوم روستائیان با چهره‌های مهتابی و شکم‌هایی که از شدت بی‌غذایی متورم شده بود، برای سدجوع خود به برگ و ریشته درختان و گیاهان توسل می‌جستند و مادران بی‌پناه برای به دست آوردن یک لقمه نان جوین یا یک مشت ارزن بو داده از این در به آن در می‌زدند تا کودکان مفلوک خود را سیر کنند.

به هر تقدیر، چگونگی این ماجرای دردناک که برگ سیاه دیگری به کارنامه قطور و ننگین استعمار انگلیس در ایران می‌افزاید - بنابه نوشته نویسنده نامبرده - به شرح زیر است:

«... [در] یکی از شبها، [ی سال ۱۳۲۲ خورشیدی] یک ساعت بعد از نیمه شب، صدای ممتد زنگ منزل، ما را از خواب بیدار کرد. معلوم شد میهمانان تازه وارد آقای کاپیتان توماس و چند استوار انگلیسی و دوسه نفر ایرانی که ظاهراً سمت مترجم را دارند می‌باشند. کاپیتان توماس بدون مقدمه، کاغذی [را] از جیب درآورد و به من داد و به وسیله مترجم از من خواست که مفاد نامه را حداکثر تا یک ساعت اجرا کنم. مندرجات نامه از این قرار بود:

«خیلی محرمانه: آقای رئیس خواروبار، به محض دریافت نامه، اجناس خریداری [شده] در بازار آزاد را تحویل آقای کاپیتان توماس داده و رسید... دریافت دارد» امضاء گرافورد. آنچه خواستم به این انگلیسی بفهمانم که انبار در اختیار من نیست و هر انباری مسئولی دارد و به وسیله چند نفر لاک و مهر می‌شود، نمی‌فهمید و یا نمی‌خواست بفهمد. وقتی مایوس شد تقاضای ملاقات استاندار را کرد و... [فوراً] به مترجمش دستور داد که باتلفن از استاندار همین حالا وقت ملاقات بگیرد. استاندار خواهی خواهی چون وضع غیرعادی بود، مخالفتی ابراز نکرد. همگی به سوی منزلش رفتیم ... وقتی کاپیتان توماس مقصودش را گفت استاندار چون ترقه‌ای از جا پرید و گفت... از شما یک افسرانگلیسی که داعیه دارید در مهد آزادی تربیت شده‌اید تعجب آور است که در ساعت ۲/۵ بعد از نیمه شب از استاندار می‌خواهید که برایتان سیب‌زمینی و پیاز بارگیری کند...

کاپیتان که کمی از کار خودش شرمنده شده بود اظهار داشت من آنچه گفتید [را] تصدیق می‌کنم ولی چون در حال جنگ هستیم باید امور [به صورت] [فرس ماژور] پیش برود و بعلاوه با چهل کامیونی که همراه دارم مجبورم اجناس را شبانه حمل نمایم که پیشامدی [بروز] نکند. استاندار گفت: شما چرا خواروبار مردم را می‌برید تا از جنجالش بترسید؟ کاپیتان توماس شان‌های خود را بالا انداخت و دیگر حرفی نزد اما [از] چشمانش آثار نفرت و انزجار کاملاً مشهود بود و [سرانجام]، جریان به صبح موکول گردید.

اما آن صبح سرآغاز یک روز خطرناک و بهت‌آوری برای اصفهان [بود] و می‌رفت که آتش آن خشک و تر را درهم بسوزاند. کاپیتان توماس که در خارج شهر اصفهان چهل کامیون و صدوپنجاه سرباز سیک مسلح در اختیار داشت انبارهای میدان شاه (میدان امام کنونی) را در محاصره و تصرف قرار داد و صدوپنجاه سرباز سیک به حمل اجناس به داخل کامیونها مشغول شدند اما این انتقال کم‌نظیر بود زیرا برنج، سیب‌زمینی، نخود، لوبیا، پیاز را به طور مخلوط در کیسه‌ها می‌ریختند. در حدود چهل [یا سی] تن که بارگیری شد، یک مرتبه صدای وااما! وااما! ما گرسنه‌ایم! از ته میدان شاه بلند و به گوش می‌رسید. رفته‌رفته متجاوز از چند هزار زن و مرد گرسنه با چوب و چماق به آرامی جلو آمدند؛ اما چون ادارهٔ شهربانی در همان میدان شاه بود تا حدی از پیشرفت مردم با نصیحت و دلالت جلوگیری کرد.

من فوراً [وخامت] اوضاع را تلفنی به استاندار گفتم و خواستم که از فرماندهٔ لشکر بخواهد که در اطراف میدان شاه عده‌ای سرباز بگمارد.

هنوز چند دقیقه [ای] نگذشته بود که سکوت مردم درهم شکست و عده‌ای بطور پراکنده به طرف سربازان انگلیسی هجوم آوردند که ناگاه یک ستوان هندی به سربازان دستور داد که پشت مسلسل‌ها موضع بگیرند و اگر مردم به ایست او توجه نکردند آتش مسلسل‌ها را به روی آنها بکشایند.

....بلادرنگ به یکی از مترجمین گفتم که به این افسر هندی بگوئید اگر سربازان به

دستور شما عمل کنند یک نفر از شما و ما زنده نخواهیم ماند. در این جدال و مباحثه بودیم که یک هنگ سرباز از فرح‌آباد مقر لشکر اصفهان رسید و زنجیروار جلوی مردم را گرفت. به افسر انگلیسی گفتم: شما [تاکنون] در حدود سی تن بارگیری کرده‌اید بهتر است تا مردم جری نشده و پاس احترام سربازان برادر خود را نگاه داشته از همین جا کنار بروید. کاپیتان توماس که بر خلاف افسر هندی تا حدی اهل منطق بود، دستور خروج سربازان و عدم بارگیری را داد و کامیونها از طرف جنوب میدان شاه به سوی دروازهٔ تهران حرکت کردند.

موقعی که سربازان سیک، سیب‌زمینی و برنج و پیاز را در کیسه‌ها می‌کردند درصد برآمدم تا ببینم این اجناس را با این شکل غیرقابل مصرف برای چه می‌خواهند. [از این رو] از سیدمرتضی بهشتی رانندهٔ کامیون [ادارهٔ غله] و افتخاری عضو باربری خواستم که دنبال کامیونها تا آخرین نقطه بروند و دورادور ناظر تخلیهٔ اجناس باشند. ساعت چهار بعدازظهر بود که هر دو نفر برگشته و گفتند که کامیونهای خالی به طرف قم و آنهایی که بار داشتند به بیابانهای مورچه‌خورت وارد شدند. از دور پیدا بود که عده‌ای در انتظار آنها هستند. پس از یکی دو ساعت وقتی آنها حرکت کردند ما به جای آنها رفتیم معلوم شد قبلاً گودالی برای دفن اجناس آماده و با نفت سیاه تمام را آلوده و مدفون کرده بودند که قابل استفاده نباشد. حتی در حدود ده متر در ده متر بیابان را با گازوئیل سیاه کرده [بودند] تا احتمالاً کسی نتواند اجناس را از زیر خاک بیرون آورده و بخورد! ملاحظه کنید به هیچ چیز و هیچ کس ترخم نمی‌کردند و بی‌رحمانه می‌کشتند و می‌بردند و می‌خوردند» (۷۷)

یادداشتها و منابع:

۴۲. سالها پیش، علامه فقید روانشاد محمدباقر الفت، ماجرای عبرت‌انگیزی را از قحطی هولناک اصفهان در آخرین ایام سلطنت شاه سلطان حسین برای دوستان و حاضران محفل خویش روایت می‌کردند که نقل خلاصه‌ای از آن که حاوی تحلیل کوتاهی از روحيات اجتماعی مردم در آن دوره هم هست، بی‌مناسبت بنظر نمی‌رسد: به گفته آن شادروان، در اواخر دوران صفویه، رفته‌رفته یک روحیه تن‌پروری و رفاه‌طلبی و افراط در تنعم و تجمل در بین دیوانیان و وابستگان به دربار و نیز در میان طبقات و قشرهای مرفه جامعه حاکم شده بود که یکی از مظاهر آن، برگزاری ضیافت‌های بسیار مجلل و متکلفانه‌ای بود که بصورت دوره‌ای در بین درباریان و اعیان و اشراف متداول شده بود. یکی از شرایط مرسوم در این مهمانیها این بود که میزبان، هربار، علاوه بر تهیه انواع اطعمه و اشربه معمول، خوراکی را که از هرجهت تازگی داشته باشد به مهمانان عرضه کند. در یکی از ضیافتهای مذکور، غذایی که میزبان به عنوان خوراک جدید به مهمانان ارائه کرده بود، مورد پذیرش قرار نگرفت و داور تعیین شده به این عنوان که غذای مزبور، صرفاً شکل یا ترکیب جدیدی از غذاهای قبلی است، میزبان را به عدم رعایت شرط موردنظر متهم کرد و موجبات سرشکستگی و شرمساری او را نزد مهمانان فراهم آورد.

از این ماجرا، چندی نگذشته بود که هجوم افغانه به اصفهان آغاز گردید و شهر به محاصره کامل سپاهیان محمود افغان درآمد. بر اثر این محاصره، موجودی غله شهر رو به اتمام گذاشت و کار به جایی رسید که بنا به تعبیر میرزا مهدی خان منشی «...اوجاق مطبخ‌ها یکباره کور شد...» و جز آه گرسنگان و قحطی‌زدگان دودی از خانه‌ای بر نمی‌خاست.

از قضای روزگار، روزی یکی از حاضران ضیافت مزبور، از یکی از کوچه‌های اصفهان عبور می‌کرد. از مشاهده دودی که برخلاف انتظار از دودکشی خارج می‌گردید شگفت‌زده شد و به انگیزه کنجکاوی، درصدد یافتن منشأ آتش برآمد پس از تفحص در اطراف، دری را باز دید و چون قدم به درون گذاشت دریافت که آن محل تون حتم است. در پرتو روشنایی آتش، فردی را مشاهده کرد که پشت به او جلوی تون نشسته و قطعه گوشت سفتی را - که در واقع، چیزی جز عضو نرینه دراز گوش نبود - در دست داشت. هرزگامی آن را روی آتش می‌گرفت تا کمی نرم شود و سپس با ولع تمام آن را به نیش می‌کشید ولی چون از فرط سفتی قادر به خوردن آن نبود، دیگر بار آن را روی آتش قرار می‌داد و این کار را تکرار می‌کرد.

سرانجام در یک لحظه وقتی فرد مزبور صورت ملتهب و دود گرفته خود را برگرداند، معلوم شد که وی همان دآوری است که در آن مهمانی، موجبات سرشکستگی میزبان را فراهم آورده بود.

شایان ذکر است که مأخذ این روایت ظاهراً یکی از وقایع‌نگاران خارجی بوده که در آن ایام در اصفهان اقامت داشته است. (از آقای محمد الفت - نوه ارجمند و فاضل شادروان الفت - که این ماجرا را برای نگارنده نقل کردند، بسیار سپاسگزارم)

۴۳. رستم‌التواریخ، پیشین، صفحه ۲۸۶.

۴۴. گوده، ژان، خواجه تاجدار، مترجم ذبیح‌الله منصور، جلد اول، از انتشارات مجله خواندنیها ۱۳۴۷، صفحات

۴۵. رستم‌التواریخ، پیشین، صفحه ۴۲۱.
۴۶. مأخذ: الاصفهان، تألیف شادروان میرسیدعلی جناب.
۴۷. مأخذ: تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، صفحه ۳۲۵.
۴۸. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، پیشین، جلد اول صفحه ۳۲۶.
۴۹. قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران، پیشین، صفحه ۳۲.
۵۰. همان مأخذ، صفحه ۲۹.
۵۱. آیه ۴۴ از سوره هود که معنای آن به این شرح است: ای زمین! آب خود را فرو بر و ای آسمان (باران را) باز دار.
۵۲. جابری انصاری، محمد حسن خان، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، اصفهان، ۱۳۲۱، صفحات ۵۱ و ۲۷۸.
۵۳. قحطی بزرگ سال ۱۶۸۸ در ایران، پیشین، صفحه ۲۸.
۵۴. حسینی، رباب، قحطی و گرانی در سال ۱۶۷۸ و ۱۶۸۸ قمری، گنجینه اسناد، فصلنامه تحقیقات تاریخی، سال دوم، دفتر سوم و چهارم، از انتشارات سازمان ملی اسناد ایران.
۵۵. قحطی بزرگ سال ۱۶۸۸ در ایران، پیشین، صفحه ۳۰.
۵۶. تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، پیشین، صفحه ۵۰.
- ۵۷ و ۵۸. قحطی بزرگ سال ۱۶۸۸، پیشین، صفحات ۳۱ و ۳۲.
۵۹. همان مأخذ، همان صفحات.
۶۰. *V.F. Nowshiravani "Aspect of Commercialization of Agriculture"* (متن سخنرانی در کنفرانس بایلسر، ۱۹۷۸، به نقل از قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸، پیشین، صفحه ۴).
۶۱. قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران، پیشین، صفحات ۳۴ تا ۲۸.
- ۶۲ و ۶۳. همان مأخذ، صفحات ۳۹ تا ۴۱.
۶۴. تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، پیشین، صفحه ۳۳۶ (پاورقی).
۶۵. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، پیشین، جلد سوم، صفحه ۱۲۸.
۶۶. مقاله منتشر نشده تحت عنوان: شرح یک بلوای خونین در اصفهان، به قلم علامه فقید شادروان محمد باقر الفت و نیز رجوع کنید به مقاله مرحوم فضل‌اله مجلسی تحت عنوان «خاطراتی از مالیه مملکت در دوره قاجاریه» مندرج در مجله خاطرات وحید ۱۵ اردیبهشت تا ۱۵ خرداد ۱۳۵۱.
۶۷. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، پیشین، جلد سوم، صفحه ۱۴۲.
۶۸. شرح یک بلوای خونین در اصفهان، پیشین،
۶۹. به موجب برآورد حاج محمد حسن خان جابری انصاری، میزان تلفات قحطی سال ۱۲۲۶ قمری - که وی ماده تاریخ آن را «اشد غلا» (شدیدترین قحطی) تنظیم کرده - بالغ بر سی هزار نفر بوده است. (مأخذ: تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، پیشین، صفحه ۳۷۷).
۷۰. در اینجا بی‌مناسبت نمی‌داند سظوری چند از خاطرات آقای سیداحمد فرهنگ را که بوضوح مؤید تأثیر تعیین‌کننده کمبود وسایل حمل‌ونقل در بروز قحطی سال ۱۲۳۶ هجری است نقل کند:
- «در سال ۱۲۳۶ قمری، قحطی شدیدی در ایران رخ داد و سرتاسر مملکت دچار کمبود خواروبار و گرسنگی بود و اگر در یک گوشه مملکت خواروباری اضافه موجود بود، به واسطه نبودن راه و وسیله نقلیه سریع، مدت‌ها طول

می‌کشید تا بدان نقطه دیگر حمل شود چنانکه در همان اوان شنیدیم که در سیستان از بس گندم زیاد بوده به عوض هیزم و سوخت در گلخن حمام مصرف می‌کرده‌اند... در همان سال در تهران... دولت یا مردم... دمپخت تهیه و بین بینوایان تقسیم می‌کردند که تا چندین سال بعد مردم برای نشان دادن تاریخ به همدیگر می‌گفتند «سال دمپختک» (مأخذ: مجله خاطرات وحید مورخ ۱۵ خرداد تا ۱۵ تیر ۱۳۵۱)

۷۱. سروده مرحوم حسن بقائی، به نقل از مجله آینده، سال دوازدهم، شماره ۱-۲

۷۲. کتابی، دکتر احمد، جنگ، انقلاب و تورم، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، آذر - دی و بهمن - اسفند ۱۳۷۳

۷۳. آذری، شهلا، قحطی و گرانی نان (۲۳-۱۲۲۰ شمسی)، گنجینه اسناد، فصلنامه تحقیقات تاریخی، از انتشارات

سازمان اسناد ملی ایران، سال دوم، دفتر اول و دوم، ۱۳۷۱، صفحات ۲ تا ۶

۷۴. همان مأخذ، همان صفحات

۷۵. همان مأخذ، همان صفحات

۷۶. شهیدی، سیدابوالقاسم، خاطره‌ای از دخالت‌های ناروای بیگانگان، مجله خاطرات وحید، شماره ۱۹ (۱۵)

اردیبهشت تا ۱۵ خرداد ۱۳۵۲)

۷۷. همان مأخذ

توجه:

با پوزش، استدعا دارد برخی از اشتباهاتی را که در جریان تایپ و غلطگیری بخش اول مقاله قحطی‌های اصفهان در شماره قبل پیش آمده است به شرح زیر اصلاح فرمائید:

۱- در صفحه ۳۷ ذیل عنوان «همه‌گیر (اپیدمی)‌های انسانی (وبا، طاعون، و...)» توضیح زیر اضافه گردد:

«این بیماری‌های همه‌گیر (وبا، طاعون) که گاهی به طور مستقل و گاه در ضمن و یا بر اثر قحطی شایع می‌شدند، با انهدام بخش بزرگی از نیروی انسانی شاغل در روستاها، عملاً کار زراعت را در سالهای بعد مختل می‌کردند و به این ترتیب زمینه مناسبی را برای کاهش تولید غلات و شروع قحطی و یا ادامه آن پدید می‌آوردند»

سپس در سطر بعد عنوان بعدی به این شرح: ۳-۱ «همه‌گیر (اپیدمی)‌های حیوانی» اضافه شود.

۲- در صفحه ۴۵ سطر ۳، مرده ده روز به مرده ده روزه، و در سطر ۱۶، خون و گذشت به خون و گوشت و در سطر ۱ پاورقی، زار و نادان به زار و نالان تبدیل گردد.

۳- در صفحه ۵۷ ذیل شماره ۵، سال ۱۲۷۳ قمری به ۱۳۷۳ قمری تبدیل شود.